

صدق خدا باوری در پرتو برهان اجماع عام

فرح رامین^۱، حبیب‌الله دانش شهرکی^۲، مریم سیفعلی پور^۳

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۹/۱/۱۸ - تاریخ پذیرش مقاله: ۹۹/۶/۲۳)

چکیده

در دهه گذشته، طرفداران برهان اجماع عام، تقریرهای سنتی این برهان را عقیم دانسته و صورت‌بندی جدیدی از این استدلال ارائه داده‌اند که با تکیه بر اجماع همگانی بسیاری از انسان‌ها در اکثر دوران‌های تاریخی، بهترین تبیین بر صدق خدا باوری را فراهم می‌آورد. در این پژوهش، به دنبال پاسخ‌گویی به این سؤال‌ها هستیم: آیا خدا باوری، اعتقادی همگانی در طول تاریخ در تمام جوامع انسانی می‌باشد؟ آیا بر فرض همگانی بودن یک باور، می‌توان از نظر منطقی، صدق آن را نتیجه گرفت؟ یافته‌های پژوهش بر آن است که مقدمه اول این برهان، باور بسیاری از انسان‌ها بر وجود موجود یا موجودات ماوراء طبیعی و مقدس در دوران گذشته و معاصر را از طریق شواهد مستقل تجربی، اثبات می‌نماید. مقدمه دوم این استدلال با تکیه بر عام‌گرایی معرفتی، صدق احتمالی باورهای دینی همگانی را فراهم می‌آورد، اگرچه تبیین‌های تکاملی، رقیب جدی در برابر توجیه و صدق چنین باورهایی محسوب می‌شوند.

کلید واژه‌ها: آنیمیسیم، برهان اجماع عام، خدا باوری، عام‌گرایی معرفتی، نظریه تکامل.

۱. دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه قم، (نویسنده مسئول)؛ Email: f.ramin@qom.ac.ir

۲. استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه قم؛ Email: daneshshahraki@qom.ac.ir

۳. دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه قم؛ Email: m.seyfalipoor@stu.qom.ac.ir

مقدمه

برهان اجماع عام^۱ یکی از براهین مردم پسند است که در ادوار مختلف تاریخ فلسفه غرب همواره مورد توجه بوده است. این برهان در صورت‌بندی سنتی آن، نوعی اعتقاد عمومی و توافق همگانی در میان انسان‌ها در باب موجود یا موجوداتی قدرتمند، هوشمند، ماوراء طبیعی و مقدس است؛ هرچند که در کیستی و چیستی این موجود یا موجودات در میان اقوام و ملل اختلاف وجود دارد. گویا انسان‌ها همراه با اعتقاد به وجود چنین موجود یا موجوداتی زاده شده و همواره در برابر آنها کرنش داشته‌اند. این باور به شکل پویا در قلمرو زندگی بشر تکامل یافته و به تدریج از اسطوره‌پرستی به بت‌پرستی و شرک و سرانجام به خدایان و یکتاپرستی منتهی گردیده است. شواهد تجربی نیز تأیید می‌کند سیر باورهای دینی از توتمیسم به آنیمیسم و سپس چند خداپرستی و در نهایت یکتاپرستی است [۳، ص ۲۱]. این استدلال به هر گونه‌ای که صورت‌بندی شود، بر همگانی بودن اعتقاد یا گرایش به خداوند تأکید می‌ورزد؛ گاه این عمومیت اعتقاد به وجود خدا را نشأت گرفته از امری فطری یا غریزی و یا تابع نیازها و آرمان‌هایی که آنها غریزی هستند، معرفی می‌نمایند و گاه با استمداد از عقل انسان‌ها، سعی در توجیه همگانی بودن این اعتقاد دارند [۱، ص ۱۳۵]. شکل سنتی این استدلال، بسیار ساده است: «از آنجا که یک اجماع عام استوار، بدون هیچ استثنایی در میان مردمان رواج دارد، بنابراین باید بپذیریم که خدایان وجود دارند. [۷، p16]. روشن است که چنین ادعایی بسیار اغراق‌آمیز است. به همین دلیل جاسپر رید، قرائت معتدل‌تری را ارائه می‌دهد:

«تقریباً اکثر انسان‌ها در اکثر اقوام و ملل و در بسیاری از دوره‌های تاریخی به خدایی اعتقاد داشته‌اند؛ بنابراین یک خدایی باید وجود داشته باشد». این استدلال یک مقدمه‌ی را که به منزله کبرای آن است، در درون خود، پنهان دارد: «هر آنچه که اکثر انسان‌ها در بسیاری از ملل و در بسیاری از دوره‌های تاریخی به آن باور دارند، صادق است» [۱۵p401].

۱. پیشینه تاریخی

یکی از ساده‌ترین تقریرهای برهان اجماع عام را می‌توان در آثار افلاطون یافت: «همه احاد

۱. (The Common Consent Argument) معمولاً Argument «دلیل» و Proof «برهان» ترجمه می‌شود، اما از آن جهت که در مباحث این مقاله این تفاوت نقش عمده‌ای ایفا نمی‌کند، Argument همان برهان ترجمه کرده‌ایم.

بشر، یونانی و غیر یونانی به خدایان اعتقاد دارند». فیلسوفانی چون "سنکا"^۱، "سیسرو"^۲ و "گاسندی"^۳ از مدافعان سرسخت این برهان به شمار می‌آیند [۱۵, p402-404]. "فیلنت"^۴ در قرن نوزدهم، این برهان را شاهد محکمی بر وجود خداوند دانست و یکی از کامل‌ترین قرائت‌های آن را در قرن بیستم می‌توان به "جویس"^۵ نسبت داد. وی برهان اجماع عام را یکی از معتبرترین دلایل بر وجود خداوند دانست. در سالیان اخیر نیز برخی متکلمان برجسته پروتستان و کاتولیک از این برهان دفاع نموده‌اند؛ از جمله "برنارد بویدر"^۶ در کتاب الهیات طبیعی از برهان اجماع عام به عنوان استدلالی که فی‌نفسه ارزش کامل دارد، یاد می‌کند [۱، ص ۱۳۴]. در این میان برخی نیز معتقدند که این استدلال در اثبات وجود خداوند کارآیی لازم را ندارد [۱۵, p402]. اگرچه این استدلال، در گذشته به ویژه در میان آثار اپیکور و پیروانش طرفدارانی داشته است؛ اما امروزه چندان مورد توجه نیست و مدافع جدی ندارد. این امر به عوامل متعددی بازگشت می‌نماید؛ از جمله اینکه در قرن هیجدهم میلادی، دیگر از وجود خدا به عنوان یک امر فطری در اذهان بشر سخن گفته نمی‌شد، بلکه بیشتر بر براهین عقلی اثبات وجود خدا تکیه می‌گردید [۱۵, p415- 422]. شاید یکی از دلایل این انتقال آن باشد که در این دوره، سفرهای اکتشافی صورت گرفت که این سیر از ادله فطری به دلایل عقلی را سرعت بخشید و اروپائیان را با جوامع خداناباور آشنا کرد. گرچه برخی چون "شافتسبری"^۷ داستان جهانگردان را باور نکرده و وجود جوامع ملحد را نپذیرفتند، [۱۵, p405] اما بسیاری معتقدند یکی از عوامل مهم سستی این برهان از قرن هیجدهم تا به امروز، کشف همین شواهد تجربی در مناطق جغرافیایی خاور دور می‌باشد [۱۷, p1]. در دوره معاصر معدود متفکرانی از این برهان دفاع می‌کنند که می‌توان به افرادی چون "میردینگ"^۸، "زاگزبسکی"^۹ و "کلی"^{۱۰} اشاره داشت، اما خداناباورانی چون پلاتینگا که فهرستی از بیست برهان مهم بر اثبات وجود خدا را ذکر می‌کند، در این فهرست، به برهان اجماع عام اشاره‌ای ندارد. در این پژوهش، در مواجهه با چالش‌های فراروی

1. Lucius Seneca.

2. Cicero.

3. Pierre Gassendi.

4. Robert Filnt.

5. G.H. Goyce.

6. Bernard Beodder.

7. Shaftesbury.

8. Meierding.

9. Zagzebski.

10. Kelly.

تقریرهای سنتی برهان اجماع عام، سعی داریم این استدلال را بازسازی نموده و به دفاعی نو از آن همت گماریم. صحت مقدمه اول برهان از طریق استقراء آماری در میان جوامع بدوی معاصر نشان داده می‌شود و مقدمه دوم نیز با تکیه بر نظریه عام‌گرایی معرفتی، (در برابر نظریه خودگرایی معرفتی) مستدل گردیده و از آن در برابر تبیین‌های تکاملی دفاع خواهد شد تا از این رهگذر معقولیت خداباوری را در پرتو برهان اجماع عام توجیه نماییم و میزان کارآیی آن را در اثبات وجود خداوند به داوری بنشینیم.

۲. بازسازی برهان اجماع عام

برهان اجماع عام را می‌توان به شکل نوینی صورت‌بندی نمائیم:

صغری: بسیاری از انسان‌ها در دوره‌های مختلف تاریخی و در جوامعی دور افتاده و به طور مستقل از یکدیگر به موجودات معنوی، نامرئی، هوشمند و فعال اعتقاد داشته‌اند. کبری: هر آنچه که اکثر انسان‌ها در دوره‌های مختلف تاریخی و مناطق جغرافیایی متفاوت، به‌طور جداگانه و مستقل از یکدیگر، باور داشته‌اند، به احتمال قوی باور صادقی است. نتیجه: به احتمال بسیار زیاد، موجود یا موجودات معنوی، نامرئی، هوشمند و فعال، وجود دارند.

باید دقت کرد که برهان اجماع عام به دنبال اثبات دعاوی الهیاتی ادیان توحیدی نیست و اصولاً چنین رسالتی را در برنامه ندارد. این استدلال، تنها نیم‌نگاهی به ماوراءالطبیعه دارد و ما را به گونه‌ای به زندگی در ارتباط با خدا یا خدایان در سراسر نسل‌های آینده پیوند می‌زند [197-198, p 21]. برهان اجماع عام "حس الوهیتی"^۱ را در اکثر انسان‌ها در طول تاریخ به نمایش می‌گذارد که به قول پلاتینگا می‌تواند از طریق تأمل در زیبایی‌های جهان خلقت، غبار روبی شده و از پرده غفلت به در آید [174, p 14].

۳. ارزیابی مقدمه اول برهان اجماع عام

در مقدمه اول این استدلال ادعا می‌شود که اعتقاد و باوری همگانی به موجود یا موجوداتی مقدس در میان اقوام و ملل مختلف وجود داشته است. در این مقدمه گاه بر همگانی بودن این باور و گاه بر اکثری بودن آن، تکیه می‌گردد. کسانی که بر همگانی بودن اصرار دارند، بیان می‌کنند که تاریخ جهان شاهد آن است که انسان‌ها در تمامی قرون و اعصار به موجود یا موجوداتی ماوراء طبیعی باور داشته‌اند. هر جا تمدن و شهر

1. Sensus divinitatis (Sense of divinity).

نشینی وجود داشته، آثاری از پرستش و عبادت، معبد و معبود نیز وجود دارد. این امر در قالبهای متفاوت بتپرستی یا یکتاپرستی نمود داشته است. دوران، بی‌دینی را از حالات نادر تاریخ بشر و دینداری را واقعیت غیرقابل کتمان تاریخ زندگی او معرفی می‌کند. [۲، ج ۱، ص ۱۲۱]. افرادی مانند سنکا، سیسرو، هربرت چربری^۱ و در دوره جدید دکارت، گاسندی، هاج^۲، جیمز و جوئیس، بر همگانی بودن - و نه اکثری بودن - استدلال می‌نمایند. این براهین، معمولاً مبتنی بر تصورات فطری، خداپرستی فطری، عقل جمعی و ندای عقل است. اعتقاد به همگانی بودن باور به خدا، با چالش جدی روبرو است. اسناد و مدارک تاریخی وجود دارد که در گذشته و حال، برخی از مردمان شرق و غرب، یا اعتقادی به وجود خداوند نداشته و یا باور به یکتاپرستی نداشته‌اند و شکاکان و ملحدان زیادی، در طول تاریخ می‌زیسته‌اند. در باب چیستی باورهای دینی در انسان‌های ماقبل تاریخ نیز، تا همین اواخر انسان‌شناسان هیچ نظریه‌ای ارائه نداده‌اند و حتی برخی ادعا نموده‌اند که اعتقاد به خدا یا خدایان برتر، در قلمرو سنت‌های دینی، دیر زمانی از طرح آن نمی‌گذرد [۱۷، p7]. مردم‌شناسان و جامعه‌شناسان قرن نوزدهم، با مطالعات و تحقیقات خود، ثابت کرده‌اند که برخی از انسان‌های اولیه اعتقادی به خدا نداشتند [۱، ص ۱۸۷] و از اقوام دور افتاده‌ای خبر می‌دهند که در میان آنها، هیچ تصویری از خداوند وجود نداشت [همان، ص ۱۳۶]. "بایل"^۳ با بررسی اظهارات دریانوردان درباره وجود جوامع ملحد در دوره باستان، در اسپانیا و آفریقا و ارزیابی آثار نویسندگان و جهانگردان در باب وجود منکران خداوند در دوره معاصر در جزایر مارینا، پرو و چین، این اجماع همگانی را به شدت مورد تردید قرار می‌دهد [15, p405].

بسیاری بر این عقیده‌اند که تعداد انسان‌های ملحد در شمار کثیر خداباوران چندان چشم‌گیر نیست، و بهتر است در مقدمه‌ی استدلال از جمعیت بسیار کثیر در بسیاری از دوران‌های تاریخی و در اکثر مناطق جغرافیایی استفاده کنیم [15, p410]. در همین دوران، در سنت‌های دینی در خاور دور مثل دائوئیسم و فرقه اصلی تراوادا بودیسم، اعتقادی به خدایان خالق وجود ندارد؛ بلکه برخی ارواح و نیروهای فرا طبیعی را ستایش می‌کنند. در دوره‌های معاصر، ادیان توحیدی که بر تبلیغ دینی و فرهنگی اصرار می‌ورزند، وفاق گسترده‌ای را بر خداباوری ایجاد کرده‌اند و در برخی دوران‌های تاریخی،

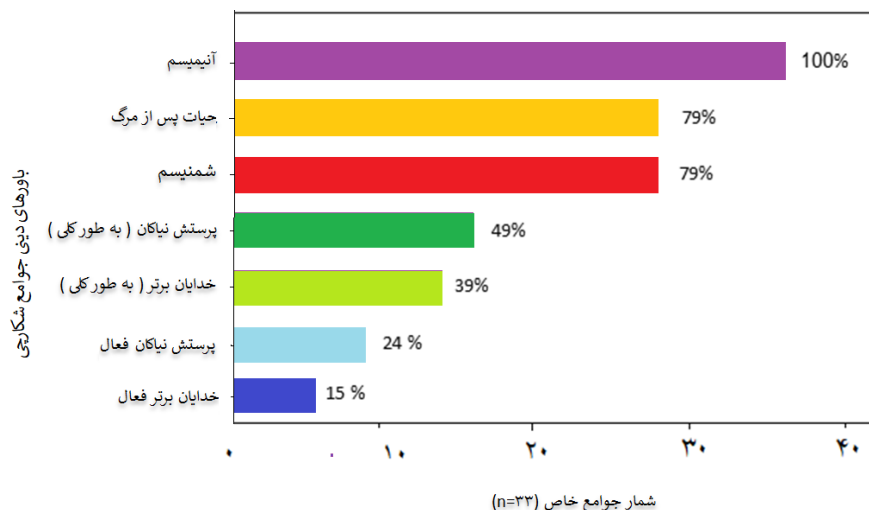
1. Herbert of Cherbury.

2. Charles Hodge.

3. Pierre Bayle.

ادیان غالب، با استثمار برخی کشورها، افراد تحت مستعمره خویش را وادار کرده‌اند که حتی زبان و کیش خود را تغییر دهند. بنابراین اگر قرار به آمارگیری باشد، باید به سراغ جوامعی دور افتاده رفت که از حیث جغرافیایی، آنچنان ایزوله شده که با فرهنگ‌های دیگر تقریباً هیچ ارتباطی نداشته‌اند. یک تیم تحقیقاتی، متشکل از "هروی پپیل"^۱، "پاول دادا"^۲ و "فرانک مارلو"^۳ اخیراً باورهای دینی ۳۳ جامعه شکارچی کاملاً ایزوله را که در جنوب صحرای آفریقا، استرالیا، شرق دور روسیه و قاره آمریکا زندگی می‌کنند، مورد مطالعه قرار داده‌اند. این جوامع که در انزوای شدید جغرافیایی به سر می‌برند، در هفت باور دینی با یکدیگر مشترک‌اند: آنیمیسم، حیات پس از مرگ، شمنیسم (جادوگری)، پرستش نیاکان، پرستش نیاکان فعال در امور انسانی، خدایان برتر و پرستش خدایان برتری که به طور فعالانه در امور انسانی دخالت دارند. تیم تحقیقاتی به این نتیجه دست یافت که اعتقاد به یکتاپرستی در فرهنگ دینی این جوامع ایزوله، وجود نداشت؛ اما باور به آنیمیسم در باورهای دینی آنان، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود. این تیم با پذیرش تعریف سنتی تیلور از آنیمیسم، جان‌مندانگاری را چنین می‌پنداشتند: «باور به اینکه کل اشیاء "طبیعی"، مثل گیاهان، حیوانات و حتی پدیده‌هایی مثل رعد و برق دارای یک نیروی حیاتی هستند که می‌توانند در زندگی انسان‌ها تأثیر بگذارند» [۱۳, p266]. البته آنیمیست‌های معاصر چون "اسمیت"، اگرچه با استناد به نتایج کار این تیم تحقیقاتی به شدت از جان‌مندانگاری دفاع می‌نمایند، اما تعریف معتدل‌تری از آنیمیسم ارائه می‌دهند: «برخی پدیده‌های طبیعی، ارواح و یا نیرویی درونی شبیه به حیات ما انسان‌ها دارند که تا حدودی به طور علی تأثیر گذارند» [۱۷, p8]. نموداری که پپیل و همکارانش در باب باورهای دینی این جوامع شکارچی گزارش کرده‌اند، این چنین است:

-
1. Harvey Peoples.
 2. Pavel Duda.
 3. Frank Marlowe.



با به کار بردن این داده‌های انسان‌شناسانه می‌توانیم مقدمه اول برهان اجماع عام را این‌گونه صورت‌بندی کنیم: «تقریباً اکثر انسان‌ها و احتمالاً در بسیاری از جوامع دور افتاده که به طور مستقل از یکدیگر زیست می‌کرده و یا می‌کنند و در بسیاری از دوران‌های تاریخی، در اعتقاد به وجود ارواح در برخی مظاهر طبیعت که دارای تأثیرات علی نیز هستند، وفاق عامی با یکدیگر دارند» [۱۷, p9]. شواهد به شکل فزاینده‌ای، ویژگی آنیمیستی باورهای هموساپینسها را تأیید می‌کند [۲۰, p431-438].

"هاکسلی" در این باب معتقد است: «دیدگاه‌های آنیمیستی در افسانه‌های سنتی مردمان ابتدایی، تنها فهمی ابتدایی از حقیقت دینی غایی است» [۱۱, vii]. می‌توان ادعا نمود که اکثر انسان‌ها به پرستش یک یا چند موجود ماوراء طبیعی و مقدس، در طول تاریخ و در اکثر مناطق جغرافیایی باور داشته و دارند؛ اما در این که مصداق این نیرو یا نیروها، چیست به خطا رفته‌اند و به بت‌پرستی و پرستش مظاهر طبیعت از سر جهل و ترس روی آورده‌اند. "کادورت"^۱ با بررسی گسترده در متون قدیمی و سفرنامه‌ها تلاش می‌کند تا نشان دهد، همه‌ی مظاهر ابتدایی پرستش موجود یا موجودات معنوی، در دوره باستان و یا حتی در دوران جدید، نشأت گرفته از یکتا‌پرستی است. گاه خدایان یا ارواح اقوام ابتدایی، در واقع مخلوقاتی بوده‌اند که همگی تابع خداوند برتری قرار می‌گرفتند. در واقع شاید این ارواح، فرشتگان در خدمت خدای حقیقی بوده‌اند. ارواحی

1. Ralph Cudworth.

که در حقیقت نمونه‌ای متفاوت یک موجود منحصر به فرد به شمار می‌آیند. در واقع، خداوند با نام‌های متعددی پرستیده می‌شد. حتی یک آنیمیست نیز جهان طبیعی را به گونه‌ای ترسیم می‌کند که گویا پدیدارها در یک امر درونی و یک نیروی حیاتی اشتراک دارند؛ هر چند این نیرو، ظاهر بیرونی متفاوت و متعددی داشته باشد [۱۷، p9]. برخی طرفداران برهان اجماع عام، مدعی هستند که این‌گونه نبوده که باور به خدای یکتا به تدریج شکل گرفته باشد و از چندگانه‌پرستی، به یکتا‌پرستی تکامل یافته باشد، بلکه اساساً انسان‌ها با عبارات آلود شدن فطرت خویش، در دام شرک و بت‌پرستی افتاده‌اند [۸، p9]. هیوم در کتاب تاریخ دین طبیعی می‌گوید: «باور به قدرتی هوشمند و نامرئی غالباً در بین انسان‌ها رایج بوده است - در همه اعصار و زمان‌ها- اما این‌گونه نیست که هیچ استثنایی نداشته باشد و در تصوراتی که با یکدیگر هم‌پوشانی و شباهت دارند نیز اختلافاتی وجود دارد» [۱۰، p1-2]. انسان شناسان غالباً توافق عامی را نسبت به "قدرتی نامرئی و هوشمند" یا "موجودی معنوی"، [۱۸، p282] یا "نیروی دارای اراده" که مواجهی انسان‌ها با او فیزیکی نیست، [۶، p120] را گزارش کرده‌اند. باید توجه داشت که اعتقاد افراد را از سخنان آنها نمی‌توان دریافت، حتی در مقام استدلال نیز ممکن است فردی سخنی را بگوید و دلایلی در تأیید آن هم ذکر کند؛ اما اعتقادی به آن نداشته باشد. به نظر می‌رسد، تنها چیزی که ملاک باور افراد است، عمل به هنگام شهادت و سختی‌هاست [۱۶، p132-138].

۴. ارزیابی مقدمه دوم برهان اجماع عام

آیا همگانی بودن یک باور، دلیلی بر صدق آن فراهم می‌آورد؟ و آیا بر فرض همگانی بودن باور به خدا، آیا من می‌توانم در اصول اساسی دین خود که خدا‌باوری در رأس آن است، به تقلید روی آورم و با اعتماد بر رأی اکثریت، خدا را بپرستم و به او باور داشته باشم یا موظف هستم که از طریق برهان و استدلال به خداوند یکتا ایمان داشته باشم؟

۴-۱. اجماع مستقل

حقیقت آن است که ما انسان‌ها، در اغلب اوقات، برای توجیه باورهایمان از وفاق گسترده بهره می‌بریم و حتی گاهی از همین طریق، خطاهایمان را متوجه می‌شویم. به طور مثال، ما انسان‌ها اندام‌های حسی داریم که به طور متعارف یکسان عمل می‌کنند و لذا در باب شیر فاسد شده در یخچال، حتی اگر اندام بویایی و چشایی ما اشتباه کند، به

نظر دیگران رجوع می‌کنیم و غالب اوقات نیز وفاقی عام در این گونه موارد وجود دارد. اما در برخی موارد، وفاق عام در باب امری، ما را به حقیقت رهنمون نمی‌سازد. این که اکثریت یک جامعه به حزب سیاسی خاصی رأی می‌دهند، نشان دهنده‌ی برحق بودن آن حزب نیست؛ زیرا انسان‌ها، اندام حسی ندارند که با اطمینان بر فساد سیاستمداران به وفاق برسند. از طرفی باید بررسی نمود که این باور همگانی آیا خودبه‌خود یا در تحت تأثیر عوامل ویژه، ایجاد شده است. اینکه پوپل و همکارانش به سراغ جوامع دور افتاده و مستقل از یکدیگر می‌روند، به دلیل آن است که اثر عوامل خارجی بر روی باورهای دینی مردمان را به حداقل برسانند. اجماع اگر به طور مستقل حاصل شده باشد، قابل اعتنا است و می‌تواند تأییدی بر صدق متعلق آن باشد. به این مثال توجه کنید: پلیس اتومبیل آبی رنگی را که عامل تصادفی وحشتناک بوده است، تحت تعقیب قرار می‌دهد و به سراغ شاهدان آن حادثه که احتمال تبانی در آنها بسیار اندک است می‌رود. خانمی از پشت پنجره نظاره‌گر حادثه بوده است و با تردید می‌گوید که من چندان دقتی نکردم و ماشین فراری به سرعت دور شد، اما احتمالاً شماره پلاک آن TLZ ۱۳۰ بود، دقایقی دیگر مردی که عینک می‌زند و شاهد حادثه بوده است، مورد بازپرسی قرار می‌گیرد. وی ادعا می‌کند چشمان من چندان خوب نمی‌بیند، اما احتمالاً شماره پلاک ماشین TLZ ۱۳۰ بود. پلیس به شواهدی یکسان و مستقل از یکدیگر دست یافته است. نکته این است که هر دو فرد می‌پذیرند که ممکن است اشتباه کرده باشند، اما تبانی آن دو بر سر پلاک خودرو احتمال بسیار اندکی دارد [۱۷, p5].

آنچه در صدق یک باور همگانی بسیار دارای اهمیت است، آن است که وفاق به طور مستقل ایجاد شده باشد. در باب باور به خدا باید به دنبال شواهدی باشیم که این باور از یک حس درونی یا فطری ناشی شده باشد و منبعث از قوا و ظرفیت‌های معرفتی قابل اطمینان بشری باشد؛ نه آنکه معلول حوادثی باشد که در طول چندین نسل اتفاق افتاده است. در طول تاریخ، جنگ‌های گسترده، وضع مالیات‌های سنگین برای خداناباوران، ممنوع شدن ازدواج با آنان، سرپرستی و آموزش یتیمان توسط کشیشان و کاهنان، به ویژه در کشورهای مستعمره، بر باورهای دینی مردم تأثیرگذار بوده است؛ بنابراین، اگر امروزه وفاق گسترده‌ای را در باب ادیان بزرگ شاهد هستیم و اکثریت جوامع در مناطق جغرافیایی متفاوت، پیرو این ادیان خاص هستند، این جوامع در تحقیقات آماری، نمونه‌های مستقل محسوب نمی‌شوند. اهمیت شواهد مستقل به قدری است که حتی در

زمینه نظریه‌های علمی نیز بدان توجه می‌شود. به این مثال واقعی که در تاریخ علم رخ داده است، توجه کنید: کپلر به دنبال اثبات نظریه گالیله بود که سیاره مشتری دارای اقمار است. وی با ستاره‌شناس دیگری به نام "بنیامین یورسینوس"^۱ قرار گذاشت که به طور کاملاً مستقل از یکدیگر این امر را بررسی کنند و نتایج خود را با یکدیگر مقایسه نمایند [۱۹, p12]. آنان سعی داشتند، تأثیر عوامل اجتماعی و سایر عوامل محیطی را در تحقیقات، به حداقل برسانند. در نهایت، هر دو به این نتیجه رسیدند که سیاره مشتری سه قمر دارد؛ گرچه یکی از آن دو احتمال قمر چهارمی را نیز ذکر کرد. بنابراین گروه‌های علمی کاملاً ایزوله و جدا از یکدیگر که به مسائل مشابه، پاسخ‌های یکسانی می‌دهند، شواهد محکم‌تری را در باب صدق فرضیه مورد وفاق فراهم می‌آورند. باید توجه داشت که در اموری که وفاق از طریق شواهد مستقل تأیید شود، نیز همواره احتمال خطا به صفر نمی‌رسد؛ از این رو، تام کلی از طرفداران برهان اجماع عام می‌گوید: «باور گسترده در باب خداوند، بخش مهمی از شاهدی بر له صدق خدا باوری است، نه اینکه باور گسترده به خداوند، همه‌ی امور مورد نظر در باب چنین باوری را معقول می‌سازد» [۸, p144].

۴-۲. خودگرایی یا عام‌گرایی معرفتی و تأثیر آن بر صدق باورهای دینی

اکنون باز می‌گردیم به سؤال اساسی که در ارزیابی مقدمه دوم برهان اجماع عام مطرح کردیم. آیا بر فرض وجود اجماع عام از طریق شواهد کاملاً مستقل، بر خدا باوری، من می‌توانم به صدق گزاره "خدا وجود دارد" اطمینان یابم یا در این زمینه باید یک خودگرایی معرفتی باشم؟ لیندا زاگربسکی معرفت‌شناس، فیلسوف اخلاق و فیلسوف دین معاصر آمریکایی، تقریری از برهان اجماع عام ارائه می‌دهد که مبتنی بر عام‌گرایی معرفتی است:

۱. من به شکلی طبیعی و با تأمل فلسفی، اجمالاً به قوای معرفتی خویش اعتماد دارم.

۲. اعتماد به قوای معرفتی خود، من را و می‌دارد که به طور اجمالی به قوای معرفتی

سایر انسان‌ها نیز اعتماد کنم.

۳. بنابراین، این واقعیت که انسان دیگری باوری دارد، دلیل اولیه‌ای برای من فراهم

می‌آورد که من نیز به باور او، باور داشته باشم.

۴. این حقیقت که افراد بسیاری باور معینی را دارند، دلیل اولیه‌ی^۲ من را برای باور

1. Benjamin Ursinus.

2. Prima faci.

به آن افزایش می‌دهد. اگر این باورها به‌طور مستقل و نه از طریق تأثیر آراء دیگران، به‌دست آمده باشد، شاهد قوی‌تری را برای پذیرش من فراهم می‌آورد.

۵. این واقعیت که مردم دیگر به خدا باور دارند، دلیل اولیه‌ای است برای باور داشتن به وجود خداوند. میلیون‌ها انسان در سالیان گذشته به خدا باور داشته‌اند و این امر دلیل اولیه من را در تقویت خداباوری، پشتیبانی می‌کند. حتی اگر بسیاری از باورهای آنان از دیگران مأخوذ شده باشد، باز من برای اعتماد به باور کسانی که مورد اعتماد من هستند و آنها نیز باورهایشان را از کسانی که به آنها اعتماد دارند، گرفته‌اند، دلیل دارم و من می‌توانم به اعتماد آنها، اعتماد کنم [۲۱, p185].

از نظر زاگزیسکی، میل ذاتی در انسان وجود دارد که بر اساس آن می‌خواهد اشیاء را آن‌گونه که در جهان هستند، بشناسد. اعتقاد به چنین میلی و رضایت‌مندانه بودن آن، در حوزه معرفت دینی، دو نظریه مهم خودگرایی و عام‌گرایی معرفتی را رقم می‌زند:

۴-۲-۱. خودگرایی معرفتی افراطی^۱

این واقعیت که شخص دیگری دارای باوری است، دلیلی در اختیار من قرار نمی‌دهد تا من هم به متعلق باور آن شخص باور بیاورم. اگر کسی بخواهد من را متقاعد سازد که به گزاره "الف" باور بیاورم، باید به من نشان دهد که "الف" از باورها و قواعد استدلالی که برای من قابل پذیرش است، به دست می‌آید. خودگرایی معرفتی باورش را از دیگری اخذ نمی‌کند؛ مگر آنکه دفاع نظری به نفع آن باور داشته باشد. بنابراین، من نباید به گزاره "خدا وجود دارد" باور داشته باشم، مگر اینکه با توجه به برهانی که مقدماتش برای من قابل قبول است به این باور رسیده باشم. بسیاری از فلاسفه معاصر، خودگرایی معرفتی، به همین معنا هستند [۲۱, p52].

۴-۲-۲. خودگرایی معرفتی اعتدالی^۲

اگر من دلیلی برای قابل اعتماد بودن یک منبع معرفتی در اختیار داشته باشم، باور دینی خاصی از یک شخص ویژه، دلیلی است که به آن باور بیاورم. به‌طور مثال، جان لاک در قلمرو مسیحیت، یک خودگرایی معرفتی معتدل است. از نظر وی، با توجه به معجزات حضرت مسیح(ع)، ما دلایل معتبری داریم بر این که انجیل پیامی از سوی

1. extreme epistemic egoism.
2. Standard epistemic egoism.

خداوند است که به ما از طریق پیامبر ابلاغ شده است و اصولاً معجزات پیامبران نشانه‌ای از صدق نبوت آنان است. خودگرای افراطی اخذ باور از کتاب مقدس و سنت دینی را جایز نمی‌شمارد؛ بلکه از نظر وی، باور موجه تنها با استفاده از قوای عقلانی، کسب می‌شود [۲۱, p53].

۳-۲-۴. عام‌گرایی معرفتی^۱

در دوره معاصر، اغلب معرفت‌شناسان، گرایش‌های فردگرایانه را که براساس آن اعتقادات و باورهای دیگران از لحاظ معرفتی از اهمیتی برخوردار نیست، کنار گذاشته و معتقدند که باور و گواهی اشخاص دیگر، نسبت به یک گزاره، دلایل اولیه معرفتی برای باور به آن گزاره فراهم می‌آورد. لیندا زاگزبسکی از جمله همین فیلسوفان است. وی در حوزه معرفت دینی، با تکیه بر اصل اعتماد معرفتی به خود، که منجر به اعتماد معرفتی به دیگران است، خودگرایی معرفتی را در هر دو شکل آن-افراطی یا اعتدالی- انکار می‌کند. معرفت‌شناسی زاگزبسکی، فضیلت محور است و برای حل مسأله عقلانیت باورهای دینی، به جای توجیه باور، به سراغ توجیه فاعل شناسا می‌رود. در این معرفت‌شناسی، به جای داوری معرفتی در باب معرفت و باور، به بررسی شخص صاحب باور، پرداخته می‌شود؛ هم‌چنانکه اخلاق فضیلت محور نیز در داوری اخلاقی، به جای در نظر گرفتن عمل و فعل اخلاقی، به عامل و فاعل اخلاقی توجه می‌نماید. در معرفت‌شناسی فضیلت محور، معرفت، باور صادق مبتنی بر فضائل معرفتی است و یکی از مهم‌ترین این فضائل، اعتماد معرفتی به خود یا دیگران است. ما باید در باب قوایی که گمان داریم ما را به صدق یا حقیقت می‌رساند به خودمان اعتماد کنیم. انسان‌ها مخلوقاتی دارای معرفت هستند و غالباً در شکل‌گیری و حفظ باورهای‌شان معقول عمل می‌کنند. جهان خارج نیز در اکثر موارد با قوای شناختی ما مطابقت دارد. پس ما می‌توانیم به عقل، حافظه و احساس خود اعتماد کنیم [۲۲, p210]. از آنجا که باورهای انسان‌ها ماهیتی مشترک دارند و تأسف خوردن و سرزنش کردن افرادی که روش نادرستی برای کسب باور به کار گرفته‌اند، دلیلی بر اشتراک در باورها است، از این‌رو، توجیه باورهای من، مبتنی بر باورهای دیگران است و روشهای نادرست آنها بر نحوه باور کردن من اثر می‌گذارد. بنابراین، در یک جامعه معرفتی، باید اقوال دیگران را معتبر دانست و به آنها اعتماد نمود. البته باید به این نکته توجه کرد که فضیلت اعتماد معرفتی، توسط سایر

1. Epistemic Universalism.

فضائل عقلانی، می‌تواند تحدید یا تقویت گردد. به طور مثال، ما می‌توانیم خود را چنان تربیت کنیم که نسبت به دلایل و شواهد جدید حساس باشیم و از انتقاد دیگران نسبت به عقیده خود استقبال کنیم [۲۳, p293- 306].

روشن است که در بطن آموزه اعتماد معرفتی، نظریه عام‌گرایی معرفتی قرار دارد. عام‌گرایی معرفتی و یا "اصل اعتماد معرفتی به دیگران"^۱ ما را وادار می‌دارد که به قوای معرفتی دیگران اعتماد کنیم. انسان‌های دیگر همان قوای معرفتی را دارند که من دارم و اگر به قوای خویش اعتماد می‌کنم، به قوای معرفتی آنان نیز باید اعتماد کنم؛ مگر قرینه‌ای دال بر خلاف وجود داشته باشد. لازمه‌ی اعتماد به خویشان آن است که این واقعیت که بسیاری از انسان‌ها در سراسر جهان در بسیاری از زمان‌ها به موجودی الهی باور داشتند، دلیلی پیشینی در اختیار ما قرار می‌دهد تا به موجودی الهی باور بیاوریم. مگر آنکه قراینی سبب شود که من اعتمادم را به وفاق عام در باب وجود خدا از دست بدهم. میل طبیعی انسان در رسیدن به حقیقت، عاملی برای اعتماد به قوای ادراکی است. به‌طور مثال، اگر گربه‌ای به شیشه ماشین من اصابت کند. چاره‌ای ندارم جز اینکه که به قوای حسی خود اعتماد کنم و این حادثه را واقعی بپندارم. برای قابل اعتماد بودن قوای حسی، راهی جز استفاده از حواس نداریم. بنابراین، همان‌گونه که اعتماد به باور خود، طبیعی است؛ اعتماد به باور دیگران نیز طبیعی می‌نماید. اما اگر به هر دلیلی، به طور مثال، ضعف و ناتوانی قوای معرفتی دیگران بر من اثبات شود، و یا مانند هیوم معتقد شوم که مثلاً باور به معجزات، به طور معمول، در میان افراد بی‌سواد و بی‌تمدن رایج بوده است و یا مانند برخی قائل به رابطه‌ای معکوس بین باورهای دینی و هوش باشم، به شکلی که ادعا کنم در طول تاریخ خداباوران چندان باهوش نبوده‌اند، در این صورت باور آنها برای من قابل اعتماد نیست. زاگزبسکی معتقد است که تا به امروز کسی نتوانسته است، چنین قراینی را با شواهد انسان‌شناسانه و تاریخی اثبات نماید و یا اینکه دلیل منطقی ارائه دهد که قوای معرفتی یک فرد با دیگران متفاوت است و قوای قابل اعتمادتری نسبت به سایر انسان‌ها دارد. بنابراین، تا مادامی که قرینه‌ای نداریم، باید باور داشته باشیم که سایر افراد بشر - انسان‌های طبیعی و بالغ میل طبیعی برای رسیدن به حقیقت دارند و پیش فرض، اعتماد است و نه بی‌اعتمادی. در واقع آنچه نیازمند، دلیل است بی‌اعتمادی است. همان‌گونه که دیدیم، زاگزبسکی نیز وفاق مبتنی بر استقلال را عاملی برای اعتماد معرفتی می‌کند: «اگر میلیون‌ها انسان به خدا باور داشته باشند، چون

1. Principle Of epistemic trust in others.

باورش از راه گواهی^۱ به دست آمده است، این شمار زیاد باورکنندگان اعتبارشان به اندازه همان باورهایی که مستقلاً به دست آمده باشد، نمی‌رسد. اکثر افرادی که به خدا باور دارند، باورش را در اوایل زندگی و از طریق گواهی والدین‌شان یا دیگر بزرگسالان به دست آورده‌اند و بزرگسالان نیز از والدین‌شان و ...» [۲۱, p185].

آنچه از کتاب آثوریته معرفتی زاگربسکی برمی‌آید، گویا وی بی‌هیچ دلیل قانع کننده‌ای، به تدریج از وفاق مبتنی بر استقلال در مورد باور به خدا صرف‌نظر می‌کند و می‌گوید که با چشم‌پوشی از استقلال باور، باز هم میلیون‌ها انسان وجود دارند که به وجود خدا باور دارند و یا در دوران گذشته به وجود او باور داشته‌اند و همین امر خداباوری و اعتماد به باور آنها را تقویت می‌نماید. باید به این نکته توجه کنیم که تا مادامی که قرینه‌ای دال بر عدم اعتماد وجود ندارد، ما می‌توانیم بر اعتماد دیگران، اعتماد کنیم [۲۱, p186]. تفاوت عمده دو مدافع معاصر و مشهور برهان اجماع عام، یعنی زاگربسکی و کلی نیز در همین نکته است. زاگربسکی معتقد است که توافق اکثری بر وجود خدا، حتی اگر این وفاق به طور مستقل فراهم نیامده باشد، می‌تواند وجود او را اثبات کند؛ اما کلی می‌گوید اگر به طور کلی وفاق مستقل وجود نداشته باشد، این وفاق گسترده معلوم نیست که شاهی قابل اعتماد برای پذیرش وجود خداوند فراهم آورد [۸, p152].

۵. نظریه تکامل و تأثیر آن بر صدق باورهای دینی

در این نگرش باور به خدا، نوعی انطباق و سازگاری تکاملی است تا تنها احتمال بقای انسان‌ها افزایش یابد و در نتیجه، آنان بتوانند ژن‌های خود را به نسل‌های بعد انتقال دهند. باورهای دینی مشترک میان انسان‌ها، به اجداد و نیاکان ما کمک می‌کرده است تا موفق به ایجاد گروه‌هایی شوند که اعضاء آنها به یکدیگر نزدیک و وفادار بمانند و در عملیات شکار، جستجوی خوراک و نگهداری از کودکان با یکدیگر همکاری بیشتری داشته باشند تا از این طریق بتوانند با گروه‌های بیگانه به رقابت بپردازند و از آنها پیشی بگیرند. بدین ترتیب، دین یعنی سازگاری تکاملی و تکامل داروینی می‌تواند به خوبی گزینه‌ای دین توسط انسان‌ها در طول تاریخ و تبدیل آن به یکتاپرستی و وفاق عام نسبت به خدا را تبیین نماید. همگانی یا اکثری بودن چنین باورهایی، وجود خداوند در خارج را اثبات نمی‌نماید و دلالت بر صدق خداباوری ندارد؛ بلکه وفاقی شگفت‌انگیز است برای پیروزی در رقابت برای تنوع بقا، و از قوای معرفتی قابل اطمینان نشأت نگرفته است.

"جاستین بارت"^۱، معتقد است که ما انسان‌ها به "سیستم ردیابی عامل بیش فعال"^۲ مجهزیم. بر طبق نظریه تکامل، باور به موجودات طبیعی، ناشی از مکانیسمی است که "سیستم ردیابی عامل" (ADD)، نام گذاری شده است. انسان‌ها در جریان تاریخ تکاملی خویش، از طریق این ابزار به دنبال یافتن عواملی برای تبیین وقایع پیرامون خود هستند و از آن جا که ارزش منفی "ایجاب‌های کاذب"، در مقایسه با ارزش منفی "سلب‌های کاذب"، کم اهمیت‌تر است، اگر در هر دو مورد خطا رخ دهد، به لحاظ تکاملی مزیت با وقوع خطا در ایجاب‌های کاذب است؛ زیرا کذب‌های ایجابی هزینه بسیار کمتری دارد. به این مثال توجه کنید: فرض کنید یکی از اجداد غار نشین ما، در علفزار، به ناگاه صدای خش خش را می‌شنود. وی باید سریع تصمیم بگیرد که صدا به چه دلیل ایجاد شده است. دو حالت متصور است:

۱. اطمینان می‌یابد که صدا ناشی از وجود شیری در بوته زار است؛ درحالی که در حقیقت شیری در آنجا وجود ندارد. (کذب ایجابی)

۲. اطمینان می‌یابد که صدا ناشی از وجود شیر نیست (مثلا به خاطر باد بوده است)؛ در حالی که واقعا شیری در پشت بوته زار است. (کذب سلبی)

آشکار است که باور به گزاره اول، بسیار کم هزینه‌تر است؛ زیرا اگر واقعا شیری در آن منطقه باشد و او گمان کرده که عامل دیگری موجب ایجاد صدا بوده است، بقایش تهدید خواهد شد. به همین دلیل، در فرایندهای تکاملی به تدریج ADD تبدیل به مکانیسم HADD شد، تا خطاهای نوع اول را نسبت به خطاهای نوع دوم افزایش دهد. HADD ابزاری تکاملی است که باعث می‌شود ذهن انسان‌ها به سمت باور به عوامل ماوراء طبیعی هوشمند هدایت شود. این ابزار که در حقیقت روشی برای ادامه‌ی بقا می‌باشد، همان میل انسان‌ها است به اینکه زمانی که در شرایط خاص قرار می‌گیرند، مداخله‌ی هدفمند یک عامل هوشمند را فرض کنند [۴, p32]. جاستین بارت و جیمز کلارک HADD را همان تمایلات فطری و ذاتی در انسان می‌پندارند [۵, p19]. بنابراین، با پذیرش نظریه تکامل، ما نیازی به فرض قوای معرفتی قابل اعتماد نداریم؛ بلکه می‌توانیم برخی فرایندهای معرفتی را نشان دهیم که اگرچه نمی‌توانیم به آنها اطمینان کنیم، اما به گستردگی انتشار یافته‌اند. "گای کاهان"^۳ این نحوه استدلال‌های تکاملی را این‌گونه صورت‌بندی کرده است [۹, p106].

1. Justin Barrett.

2. Hyper agency detection device (HADD).

3. Guy Kahane.

مقدمه اول: باور S که P از طریق X قابل تبیین است.
 مقدمه دوم: X یک فرایند تکاملی است. (که در این فرایند به دنبال رسیدن به صدق نیستیم)
 نتیجه: باور فرد S به P توجیه معرفتی ندارد.
 استدلال را در باب باور به وجود خدا بازسازی می‌کنیم:
 صغری: باور همگانی به وجود خداوند را می‌توان از طریق نظریه «HADD» تبیین کرد.
 کبری: نظریه «HADD» بیان‌کننده یک فرایند تکاملی است. (و به صدق باور به وجود خدا رهنمون نمی‌شود)
 نتیجه: باور به خدا، توجیه معرفتی برای آن وجود ندارد.

۶. سازگاری نظریه تکامل با خداباوری

جاستین بارت، خداباوری مسیحی و استاد روانشناسی دانشکده الهیات فولر در دانشگاه اکسفورد است. وی در تحقیقات اخیر خود نشان می‌دهد که کودکان، حتی از بدو تولد تمایل به خداپرستی دارند و در این امر نیاز به آموزش ندارند. او بیان می‌کند که اگر کودکی را به تنهایی در جزیره‌ای دور افتاده رها کنید تا بزرگ شود، می‌فهمد که آنچه در اطرافش وجود دارد به دلیلی آنجا قرار گرفته است. وی در تحقیقات خود نشان می‌دهد که شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد که کودکان از سن چهار سالگی می‌توانند بین آنچه مصنوع بشر است و آنچه در طبیعت قرار دارد، تفکیک کنند. یافته‌های وی نشان می‌دهد که مغز کودکان به صورت طبیعی آفرینش الهی و هوشمند را درک می‌کند. بارت خداباوری است که به صحت نظریه تکامل، معتقد است؛ اما این امر، به معنای کذب گزاره‌ی خدا وجود دارد، نیست. وی می‌گوید: «فرض کن علم تبیین قانع‌کننده‌ای ارائه کند که چرا من گمان می‌کنم همسر من را دوست دارد، آیا با چنین تبیینی من باید از این اعتقاد که همسر مرا دوست دارد، دست بردارم؟». بنابراین، ارائه تبیین علمی برای پدیده‌های روانی به معنای آن نیست که ما باور به آنها را کاذب بدانیم.

در قلمرو بیولوژی تکاملی، مسأله این نیست که آیا خدا وجود دارد؛ بلکه بیولوژی به دنبال آن است که چرا ما انسان‌ها به او باور داریم و آیا این باور یک سازگاری مفید تکاملی است یا یک تضاد محض تکاملی است که به خاطر اینکه نقشی در بقا ندارد باید به تدریج حذف شود؟ واقعیت آن است که باید قلمرو دین را از گستره علم جدا نمود. قلمرو علم، جهان تجربی است و قلمرو دین ارزش‌ها و معانی اخلاقی است. علم و دین هر یک می‌توانند در محدوده‌ی خویش کارساز باشند و در عین حال به یکدیگر

مدد نمایند [۱۲, p43]. نظریه تکامل، راه شکوه‌مندی است برای فهم شیوه رفتار خداوند در جهان و رسالت علم جدید این است که روش‌های غیر مابعدالطبیعی این حقیقت بزرگ را برای ما به ارمغان آورد. با اثبات تدبیر در طبیعت، می‌توان پذیرفت که مکانیسم ایجاد تدبیر در عالم به چگونگی اعمال آن بی‌تفاوت است. به عقیده نگارنده، تکامل تنها واژه‌ای توصیفی است که روند و تطوری را در طبیعت بیان می‌کند که می‌تواند جایگزین واژه آفرینش گردد. به بیان دیگر، وفاق و اجماع عام بر باور به وجود خداوند، می‌تواند دقیقاً به همان شیوه‌ای رخ دهد که زیست‌شناسان در فرضیه‌های خود مطرح می‌کنند؛ اما این امر خللی در خداباوری انسان‌ها ایجاد نمی‌کند.

نتایج

اصلاح و بازنگری در مقدمات برهان اجماع عام بر وجود خداوند، در قرائت سنتی‌اش ضروری می‌نماید. صورت‌بندی جدید این استدلال مبتنی بر شواهد استقرایی است که وفاق مستقل جوامع دورافتاده بر باور به وجود موجود یا موجودات مقدس را نشان می‌دهد. این باورها به تدریج، با گذر از آنیمیسم به شکل شرک و خدایان پرستی جلوه نمودند و در نهایت، ثمره آن یکتاپرستی و خداباوری در قلوب بسیاری از انسان‌ها در روزگار پسامدرن است. در این پژوهش، نشان دادیم که از طریق اعتماد به قوای معرفتی خویش، می‌توان به قوای معرفتی انسان‌هایی که به خداباوری اعتقاد دارند، اعتماد کرد، حتی اگر آنان نیز، با اعتماد به باورهای همگانی دیگران به این اعتماد دست یافته باشند. البته اگر این باور همگانی به طور مستقل و نه تحت تأثیر فرهنگ و باورهای دینی دیگران شکل گرفته باشد، شاهد فزاینده‌ای بر صدق خداباوری فراهم می‌آورد، به شرط آنکه قرینه‌ای بر وجود خطای همگان بر رسیدن به آن باور وجود نداشته باشد. رقیب نظریه عام‌گرایی معرفتی در تقویت خداباوری نظریه تکامل است و ما بیان نمودیم که تبیین‌های تکاملی - بر فرض صحت - نمی‌توانند عام‌گرایی معرفتی و اصل اعتماد به قوای شناختی دیگران را خدشه دار کنند؛ زیرا بیولوژی تکاملی به دنبال این نیست که آیا خدایی وجود دارد یا خیر؛ بلکه مسأله اساسی زیست‌شناسی آن است که اساساً چنین باورهایی چگونه در انسان ایجاد شده است و چرا ما چنین باورهایی را در طول دوران‌های تاریخی حفظ کرده‌ایم. بنابراین، عام‌گرایی معرفتی، دلیل استواری بر صدق کبرای برهان اجماع عام، به شمار می‌آید. البته این برهان می‌تواند با تکیه بر دلایل دیگری، چون فطری بودن اعتقاد به خدا نیز تقویت گردد و پژوهش‌های دیگری نیز در این زمینه انجام شده است.

منابع

- [۱] ادواردز، پل (۱۳۷۰). خدا در فلسفه - برهان‌های فلسفی اثبات وجود باری، ترجمه: بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگی و آموزش عالی.
- [۲] دورانت، ویلیام جمیز (۱۳۹۰). تاریخ تمدن، ج ۱، ترجمه: احمد بطعانی و دیگران، تهران: انتشارات اقبال.
- [۳] نصری، عبدالله (۱۳۷۳). خدا در اندیشه بشر، تهران، دانشگاه علامه طباطبایی.
- [4] Barrett, J. L, (2004). "Why Would Anyone Believe in God?" Walnut Creek, Alta Mira Press, CA.
- [5] Barrett, J. and K.J. Clark (2011). "Reidian Religious Epistemology and the Cognitive Science of Religion", *Journal of the American Academy of Religion*, American: 79/3:p 639-75.
- [6] Boyer, P, (2003). "Religious Thought and Behaviour as By-Products of Brain Function", *Trends in Cognitive Sciences*, 7/3, 119-24.
- [7] Cicero, M. T (1896). *On the Nature of the Gods*, trans. F. Brooks, London, Methuen.
- [8] Kelly, Thomas (2011). "Consensus Gentium: Reflections on the 'Common Consent' Argument for the Existence of God", in *Evidence and Religious Belief*, ed. K.J. Clark and R. Van Arragon, Oxford, Oxford University Press, 135-56.
- [9] Kahane, G (2011). "Evolutionary Debunking Arguments", *Noûs*, 45, 1, 103-25.
- [10] Hume, D (1757). *Four Dissertations*. I. The natural history of religion. II. Of the passions. III. Of tragedy. IV. Of the standard of taste, London: printed for A. Millar, in the Strand.
- [11] Huxley, A (1945). *The Perennial Philosophy*, London: Harper and Brothers.
- [12] Lowe, George. E (2009). *Birding and Mysticism: enlightenment through bird watching*, USA, Xlibris, Corb.
- [13] Peoples, H., P. Duda, and F.W Marlowe (2016). "Hunter-Gatherers and the Origins of Religion", *Human Nature* 27/3, 261-82.
- [14] Plantinga, A (2000). *Warranted Christian Belief*, New York, University Press.
- [15] Reid, Jasper (2015). "the common consent argument from Herbert to Hume", *Journal of the history of philosophy*, vol 53, number 3, p401-33.
- [16] Russel, Bertrand, (1960). "In Praise of Idleness", Unwin Book, London, P132-138.
- [17] Smith, Tiddy (2019). "The Common Consent Argument for the Existence of Nature Spirits", *Australasian Journal of Philosophy*, 1-16.
- [18] Tylor, E. B (1929). *Primitive Culture: Researches into the Development of Mythology, Philosophy, Religion, Language, Art and Custom*, Vol. 1, London, John Murray.
- [19] Van Helden, A (1994). Telescopes and Authority from Galileo to Cassini, *Osiris* 9/1, 8-29.
- [20] Wunn, I (2000). *The Beginning of Religion*, *Numen* 47/4, 417-52.
- [21] Zagzebski, L.T (2012). *Epistemic Authority: A Theory of Trust, Authority, and Autonomy in Belief*, New York, Oxford University Press.
- [22] Zagzebski, L.T (1993). *Religious Knowledge and Virtues of the Mind*, in *Rational Faith: Catholic Responses to Reformed Epistemology*, University of Notre Dame Press, 199-225.
- [23] Zagzebski, L.T (2013). *A Defense of Epistemic Authority*, *Res philosophica*, 90(2), 293-306.